

گروه سوم

و آن گروه شامل میراث و دیه و شهادت است.

الف) میراث (ارث)

اسلام، ارث زن را در بیشتر اوقات، نصف ارث مرد قرار داده است: «برای مذکر همانند دو سهم مونث است»، اما بسیاری از فقها اینگونه به حساب آورده‌اند که این تفاوت به سببهای اقتصادی بر می‌گردد و در نتیجه آن تقسیم است نه برتری؛ زیرا صرف تفاوت در سهم، به معنای تفاوت در ارزش نیست و اگر نه، پسری که به سبب ارث، سهمی بزرگتر از سهم پدر به دست می‌آورد بر پدر برتری داده شده است؛ زیرا سهم پدر در حالت وجود فرزند (پسر) منحصر در یک ششم است درحالیکه ممکن است همه باقیمانده ارث برای فرزند باشد، اگر تنها باشد، و اگر (فرزندان پسر) متعدد باشند بر فرزندان تقسیم می‌شود.

برخی فقها تلاش کرده‌اند که این تفاوت را از طریق قایل شدن به اینکه: زن مکلف به پرداخت نفقه (خرجی) بر خانواده نیست، اگر برادری داشته باشد، هموار سازند. همچنان که زن ملزم به پرداخت خرج خانه اش نیست. و این آن چیزی است که به زن خصوصیتی می‌بخشد. زیرا به ارث دست می‌یابد بدون آنکه به پرداخت نفقه و خرجی مکلف شده باشد، آنچه که او را برنده می‌سازد.

علاوه بر اینکه از بین بردن این تفاوت - اگر مورث (کسی که ارثی برجای می‌گذارد) آن را بخواهد- در بعضی مذاهب، امری ممکن است و این مذاهب، مذهبی‌اند که وصیت را برای وارث می‌پذیرند. آنجا که (زیرا که) مورث می‌تواند برای دختر یا دختران به سهمی وصیت کند که به یک سوم ثروت می‌رسد، علاوه بر سهم ارثی آنان.

ب) دیه

فقها دیه زن را نصف دیه مرد قرار داده‌اند و برخی از ایشان به حساب می‌آورند که این امر ارتباطی با ارزش زن و مرد ندارد. زیرا ارزش با قیمت اندازه‌گیری نمی‌شود. بلکه آن را به سببهای اقتصادی که مرتبط با خسارت مادی‌ای که به واسطه نبود هریک از آن دو به خانواده وارد می‌شود، نسبت داده‌اند. در حالی که به حساب آورنده هستند که نبود مرد، و او کسی است که الآن یا در آینده متکفل معیشت خانواده است، به خسارت بزرگتری منجر می‌شود نسبت به خسارت زنی که به شکل الزامی (واجب) متحمل هیچ خرجی‌ای به طور کلی نیست.

ج) شهادت

قرآن تصریح می‌کند که اینکه شهادت - به طور کلی - ممکن است با دو مرد یا یک مرد و دو زن تمام شود و چه بسا این امر اشاره می‌کند که اینگونه راست بودن زن نصف راست بودن مرد است. اما فقها این امر را به سببهای مشخصی نسبت می‌دهند. پس معتقدند که این اسباب ارتباطی با راست بودن در جانب اخلاقیشان ندارد. پس می‌گویند که سبب فقط به عاطفه یا عدم متابعت برمی‌گردد.

پس عاطفه گاهی زن را به درنگ و تامل نکردن یا به سمت میل به قرار دادن مجازات شدید بر کارهایی که مستحق آن نیستند سوق می‌دهد و این عاطفه در زن قوی‌تر از مرد است و از اینجا ضروری است که در کنار زن، زن دیگری باشد که اگر فراموش کرد به وی یادآوری کند. و این امری است که نقضی را اثبات نمی‌کند. زیرا اگر چنین بود، همانا نقص با جمع دو نقص و به سبب اتهام از بین نمی‌رود. زیرا اتهام، شهادت را به طور کلی غیر قابل پذیرش می‌سازد. پس اگر مرد با شهادتش متهم شود، آن (شهادت) مطلقاً قبول نمی‌شود.

اما موضوع عدم متابعت، دکتر سباعی آن را با سخنش توضیح می‌دهد: «اسلام با مباح کردن تصرفات مادی برای زن، رسالت اجتماعی او را همان فراهم آمدن شؤون (امور) خانواده به حساب می‌آورد و این چیز است که بیشتر اوقات ماندنش در خانه را اقتضا می‌کند. و خصوصاً در زمانهای خرید و فروش

و بنابر این پس همانا شهادت زن همان حقی است که به معامله های مادی بین مردم تعلق می‌گیرد که جز به ندرت واقع نمی‌شود و اگر امر چنین بود شأن (وظیفه) زن نبود که حرص بورزد برای نگهداری در ذهن خود در هنگام مشاهده‌اش. پس وی به صورت گذرا که فکر خود را به آن مشغول نمی‌کند می‌گذرد. پس اگر برای شهادت به آن آمد، در مقابل قاضی احتمال فراموشی یا اشتباه یا وهم او وجود دارد. پس اگر زن دیگری مانند آنچه که وی به آن شهادت می‌دهد، شهادت بدهد، احتمال فراموشی و اشتباه از بین می‌رود.

این را بگیر. و برخی از اندیشمندان می‌افزایند که شهادت وی (زن) در مسایل دماء (خون ها) نیز دقیق نیست. زیرا وی در حالت های حاصل شدن نزاع‌ها (درگیریها) مقاومت نمی‌کند (تحمل ندارد، نمی‌پذیرد) و متحمل دیدن دماء نمی‌شود. علاوه بر اینکه ارزش شهادت زن همیشه به این صورت نیست. بلکه آن (شهادت زن) در حالت‌های مشخصی دارای ارزشی است که شهادت مرد به آن نمی‌رسد. پس اگر برای شهادت، حداقل وجود دو مرد ناگزیر است پس شهادت یک زن در موضوع‌های ولادت، نسبت‌ها و ارث و همچنین آنچه که مختص به اثبات نسبت‌ها و بکارت و بیمارهای جنسی است کافی می‌باشد.

(گروه چهارم) رابطه‌های زوجیت (زن‌اشویی)

قرآن مردان را مسئول امور زنان قرار داده است، همچنانکه به ایشان، درجه و رتبه‌ای بر (بالا تر از) زنان داده است. و برای فهم معنای آن، تکالیف مرد و حقوق وی، تکالیف زن و حقوق وی، هریک در مقابل دیگری، سپس حقوق مشترک زوجین را با هم، بررسی خواهیم کرد.

تکالیف مرد

فقها معتقدند که تکالیف مرد در برابر زن در دو چیز خاصه می‌شود، مادی و معنوی.

اما امر مادی: پس آن، پرداخت نفقه به زن و خانواده به صورت کامل است. پس خوراک، پوشاک و مسکن را فراهم می‌کند بدون آنکه زن برای چیزی از آنها تکلیفی داشته باشد. و شاید این همان چیزی است که قرآن کریم در برابر قوامه (برتری، سرپرستی) به آن اشاره می‌کند. آنجا که خداوند متعال می‌فرماید: «مردان قوام بر زنان هستند به سبب آنچه که خداوند بعضی ایشان را بر بعضی برتری داد و به سبب آنچه از اموالشان نفقه می‌پردازند.»

اما امر معنوی:

در حمایت (پشتیبانی) و رعایت (سرپرستی) به صورت کلی خلاصه می‌شود.

اما حمایت: همان حمایت فردی است که در حمایت کردن مرد از همسر و خانواده‌اش از هر تجاوز مادی یا معنوی، صورت می‌پذیرد. و شاید این تکلیف در گذشته مهم‌تر از الان بود. به این دلیل که امروزه، حمایت کردن بر دوش دولت است. اما در حالت‌های استثنایی (مانند آنچه در حالت‌های تهدید است) همگی برای دفاع تلاش می‌کنند به هر مقدار که ممکن باشد (آ «چه در قدرت او باشد).

اما حمایت جمعی (گروهی) با تکلیف مردان در جهاد و محافظت از سرزمین صورت می‌پذیرد. و آن امری است که زنان به آن مکلف نشدند مگر داوطلبانه یا در حالات عدم توانایی مردان برای تصدی (مقابله کردن) اما رعایت (سرپرستی): با آموزش دادن تکلیف‌های زن و سایر نیازمندی‌هایش به وی و گذشتن از خطاهایش و خوش‌رفتاری با وی، صورت می‌پذیرد. و آن بر اساس نظر ابن عباس است در تفسیر مساله رتبه‌ای که برای مرد است بر زن. همچنان که در تفسیر طبری آمد آنجا که قولهای صادر شده در تفسیر آیه را ایراد می‌کند (می‌آورد) پس می‌گوید: «سزاوارترین این اقوال، برای تأویل آیه آن چیزی است که ابن عباس آن را گفته است و آن اینکه رتبه‌ای که خداوند متعال در این جایگاه ذکر کرد، گذشت (بخشش) از جانب مرد برای زنش از بعضی از تکالیف بر او (زن) و چشم‌پوشی مرد برای زن از آنها و ادا کردن هر تکلیفی که بر عهده مرد برای زن است.

(تکالیف زن) در برابر مرد

هنگامی که قوامه (برتری، سرپرستی) واجب میکند که مرد تکالیفش را انجام بدهد، همان، حقوقی را برای وی مترتب می‌سازد. و این حقوق همان طور که بعضی فقها معتقدند: همان حق استمتاع (بهره‌گیری)، حق مسکن و اطاعت و تادیب (ادب کردن) و طلاق و رد (رجوع) و تعدد همسران است.

حق استمتاع

همه فقها به حساب می‌آورند که این حق، همان حق اساسی برای مرد بر زن است. پس او (زن) نمی‌تواند از آن خودداری کند مگر به سبب مانعی شرعی مانند حیض و نفاس و بیماری و قطعاً این فقها بر حدیثی که می‌گوید: «هنگامی که مرد، زنش را به بسترش بخواند پس زن ابا (خودداری) کند پس مرد بر زن خشمگین شود، فرشتگان او (زن) را لعنت می‌کنند تا صبح شود» و حدیث دیگری که می‌گوید: «هنگامی که مرد همسرش را برای نیازش بخواند پس باید نزد وی بیاید اگر چه بر تنور باشد» تکیه کرده‌اند. ترمذی بر دو حدیث حاشیه‌ای زده است و هر یک از آن دو را حسن غریب به حساب آورده است. و به طور مطلق این روایات و آنچه شبیه به آنهاست، زن را بر استجابت (پاسخ به درخواست) همسرش بر می‌انگیزد (تشویق می‌کند) و ممکن است از عبارتهای آن استفاده شود که آن از مستحبات است و این آن چیزی است که نظر شیخ محمد مهدی شمس الدین از فقهای شیعه آن را تایید می‌کند که معتقد است که واجب است که استمتاع، معیارش «معروف» باشد و این معیار، حکم می‌کند به مراعات کردن وضع بهداشتی هم‌چنین روانی زن هنگامی که حق با او است. اما متون از حقی برای زن در مقابل (آن)، سکوت می‌کنند مگر حکم کلی‌ای که حکم می‌کند به اینکه: «و برای آنان حقوقی شایسته است همانند وظیفه‌ای که بر عهده آنهاست»